



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷)﴾

مشرکان در برابر نزول آیات الهی به جای تنبّه چند تا پیشنهاد می‌دادند یکی اینکه شما يك كتاب ديگرى بياوريد غير از اين يكى اينكه اگر اين كتاب را حفظ كنيد خطوط كلى و آن اصول اولى اين را تبديل كنيد ذات اقدس اله به پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم قبلاً فرمود به مشركان بگو اگر شما در معجزه بودن قرآن ترديد داريد يك كتابى مثل اين بياوريد ﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾^۱ يا ﴿فَالْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾^۲ يا ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ﴾^۳ و مانند آن آنها كه از اتيان مثل قرآن عاجز شدند در صدد حيله برآمدند چندين حيله بخشهاى از حيله‌هاى آنها بخشى از حيله‌هاى آنها به قرآن بر مى‌گشت و بخشى از حيله‌هاى آنها به وجود مبارك پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم. درباره پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم خواستند به نحوى احتيال بكنند كه جامع اين دو بخش باشد هم قرآن را از اعتبار بيندازند هم پيغمبرى پيغمبر را زير سؤال ببرند آن بخشى از حيله‌ها

۱ - بقره، ۲۳.

۲ - طور، ۳۴.

۳ - هود، ۱۱۳.

که متوجه قرآن بود اگر آن حیل‌ها را به کار می‌بردند رسالت پیغمبر هم زیر سؤال می‌رفت بالالتزام آن یا اگر رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر سؤال برود بمیرد معجزه بودن قرآن هم زیر سؤال می‌رود به التزام آن لکن این بخشی از پیشنهاد و طرح مکارانه هر دو خطر را به همراه دارد که هم معجزه بودن قرآن را زیر سؤال ببرند و هم پیغمبر بودن پیغمبر را گفتند که یا کتاب دیگری بیاور غیر از این یا خطوط کلی این کتاب را عوض کن اگر معاذالله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از این دو کار را می‌کرد هم معجزه بودن قرآن زیر سؤال می‌رفت و هم پیغمبری او چون تاکنون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ادعایش این بود که این کتاب خداست ولا غیر و من هم از طرف خدا این پیام را آوردم اگر پیشنهاد مشرکان قبول بشود و این کتاب به دلخواه آنها تغییرپذیر باشد پس معلوم می‌شود که کتاب الله نیست کتابی است که خود این شخص این را آورده و امروز هم این را تغییر داده و معلوم می‌شود او رسول الله نیست این نبی نیست این متنبی است آن وقت هم دعوت هم دعوا هر دو زیر سؤال می‌رفت هم حجیت قرآن هم رسالت پیغمبر آنها به این فکر افتادند پس دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحدی را نتوانستند پاسخ بدهند که ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾^۴ آمدند طرح متقابل ارائه کردند گفتند تو یکی مثل این بیاور یعنی یا این را تغییر بده یا يك کتاب دیگری بیاور یا خطوط کلی این را عوض کن لذا ذات اقدس اله از چند ناحیه به این دسیسه آگاه کرد پاسخ داد تا هم معجزه بودن دعوت مشخص بشود هم رسالت مدعی هم دعوا حفظ می‌شود هم دعوت هم اعجاز قرآن هم رسالت پیغمبر لذا فرمود به اینکه آنها گفتند یا تغییر بده یا تبدیل تو چندین جواب باید بگویی به اینها که هم اعجاز ثابت بشود هم رسالت ثابت بشود هم آن انگیزه‌ای که اینها را وادار کرده به طرح این مکر آن برطرف بشود آن انگیزه‌شان که وادارشان کرده این بود که اینها ﴿لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ بود

﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ يَكُ چنين مكرى را بگيرند تو هم مسئله ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ را مطرح بكن تو جريان لقاء الله را طرح كن جريان قيامت را طرح بكن اينكه انسان با مرگ از بين نمى رود را طرح كن كه اين ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ در مقابل آن ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ است كسى كه منكر قيامت است يَكُ چنين متنى را در سر مى پروراند كسى كه معتقد است پاسدار وحى است امين وحى است اين يَكُ بعد به وجود مبارك پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود به اينكه اين حرفهاى خودت را مستدل بكن آنها گفتند يا تغيير يا تبديل تو از تبديل شروع كن وقتى تبديل مقدور تو نبود تغيير هم به طريق اولى مقدور تو نيست وقتى تو مجاز نبودى كه اصل قرآ، را حفظ بكنى ولى بعضى از خطوطش را عوض بكنى خوب يقيناً قدرت آن را هم ندارى كه اصل كتاب را هم عوض بكنى ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقُّاءِ نَفْسِي﴾ اصلاً چنين حقى براى من نيست نه تنها من نمى كنم اصلاً براى من نيست كه اين كار را بكنم من چه حقى دارم اينكار را بكنم چرا ﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقُّاءِ نَفْسِي﴾ معلل است به چه به اينكه ﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ من از آن جهت كه رسولم فقط تابع هستم از تابع بما آنّه تابع چه كارى ساخته است تلقاء و لقاء مثل تبليان و بيان است يعنى من از نزد خودم بيايم دعوى استقلال بكنم اگر چيزى را تغيير بدهم يا تبديل بكنم يعنى من مستقل هستم در حاليكه براى من جز پيروى سمت ديگرى نيست تابع بما آنّه تابع بخواهد از پيش خود كارى انجام بدهد يعنى مستقل پس ﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقُّاءِ نَفْسِي﴾ من يَكُ چنين حقى ندارم به چه دليل من چنين حقى ندارم براى اينكه من تابع هستم هيچ تابعى حق تغيير ندارد من هم حق تغيير ندارم اين برابر شكل اول است من چون تابع هستم و هيچ تابعى حق تغيير ندارد من هم حق تغيير ندارم اين بحث گذشت پس شكل اولش اين است كه من نمى توانم تغيير بدهم چرا؟ براى اينكه من اين سمت را ندارم اصلاً هر كه اين سمت را ندارد نمى تواند تغيير بدهد چرا اين سمت را ندارم براى اينكه

تابع هستم هر که تابع محض است مستقل نیست چرا تابع محض هستم برای اینکه کيفر در پيش است عذاب قيامت در پيش است لذا من ناچارم تبعيت کنم إني اين إنَّ ان استدلال است ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ خوب چرا تابع هستم برای اینکه اگر نباشم جهنم است مگر آن آیات سوره مبارکه حاقه را نخواندید که لو تقول علينا بعض الأقاويل چه می‌کنم من پس این سه تا مدعا است سه تا برهان است هر سه هم به صورت شکل اول من نمی‌توانم تغيير بدهم برای اینکه تغيير دادن مال کسی است که حق تغيير داشته باشد و من حق تغيير ندارم کسی که حق تغيير ندارد نباید تغيير بدهد چرا من حق تغيير ندارم؟ برای اینکه من تابع هستم کسی که تابع است حق تغيير ندارد پس من هم حق تغيير ندارم چرا تابع هستم؟ برای اینکه اگر تابع نباشم عذاب جهنم است ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ مشابه این تعبير در اوائل سوره مبارکه انعام گذشت آنجا هم به همین تعبير آمده که ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ آیه ۱۵ سوره مبارکه انعام این است ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ اینکه انبیا عليهم السلام مخصوصاً وجود مبارك پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم به عذاب قيامت استدلال می‌کنند و می‌فرمایند من از آن روز می‌ترسم این برای آن است که اینها که به مرحله کمال رسیدند یعنی خوف «وجدتک أهلاً للمحبة أهلاً للعبادة و عبدتک شکراً» به این مقام عالی رسیدند آن دو تا مقام را هم یقیناً دارند چون در همان حدیث معروف که فرمود بندگان خدا سه طایفه هستند يك عده‌ای «خوفاً من النار» عبادت می‌کنند يك عده‌ای «شوقاً إلى الجنة» عبادت می‌کنند يك عده لسانشان این است که «وجدتک أهلاً للعبادة» یا شکراً عبادت می‌کنند اینها در طول هم است آنهایی که در مرحله نازل هستند «خوفاً من النار» عبادت می‌کنند به مقام وجدتک أهلاً للمحبة نرسیدند اما آنهایی که به مقام وجدتک أهلاً للمحبة رسیدند یقیناً این مراحل نازل را هم دارا هستند لذا ادعیه آنها همینطور است مناجاتهای آنها همینطور است ادله آنها هم همینطور است آیات قرآن هم از

آنها همین سه گروه را نقل می‌کند گاهی از اینها نقل می‌کند به اینکه ما مشتاق بهشتیم گاهی نقل می‌کند به اینکه از عذاب جهنم می‌ترسیم گاهی هم وجدتك أهلاً للمحبة است ﴿إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْجَهَ اللَّهِ﴾^۵ است نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است گرچه بخشهای دیگر دارد ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۶ اما در آن بخشهای اساسی دارد ﴿إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْجَهَ اللَّهِ﴾ چون آنکه لوجه الله کار می‌کند هم «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» را دارد این يك کمال است دیگر هم «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» را دارد این يك کمال است اینطور نیست که این نقص باشد که البته نسبت به آن مراحل برتر اینها يك مقدار ضعیف محسوب می‌شوند وگرنه کسی که موحد باشد «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت بکند خوب يك کمالی است دیگر بنابراین قرآن هم از اینها با تجلیل یاد می‌کند اینها يخافون من ربهم خَوْفًا كَذَا وَكَذَا ﴿يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۷ ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾^۸ از مردان الهی نقل می‌کند خوب غرض آن است که آنچه در آیه ۱۵ سوره مبارکه انعام آمده یا آنچه که در این آیه ۱۵ سوره مبارکه یونس که محل بحث است آمده اینها هیچ منافات ندارد با اینکه آنها دارای مقام برتری هستند کسی که آن مقام برتر را دارد اینها را هم دارد و اگر فقط آنها در همان فضا باشند دیگر اسوه برای افراد ضعیف مثل ما نیستند لذا ذات اقدس اله همانطوری که خودش دارای اسمای حسنی است «دَانٍ فِي عُلُوهِ وَعَالٍ فِي دُنُوهِ» طبق آن دعای امام سجاد سلام الله علیه انبیا هم همینطورند مخصوصاً وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عین حال که دارای مقام ﴿فَدَنَا فَتَدَلَّى﴾ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿^۹ است از این طرف هم خدای سبحان فرمود ﴿وَاخْفَضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۰} خفض جناح بکن مثل این مرغها و

۵ - انسان، ۹.

۶ - انسان، ۱۰.

۷ - انسان، ۱۰.

۸ - سجده، ۱۶.

۹ - نجم، ۷-۸.

۱۰ - شعراء، ۲۱۵.

کبوترهایی که بچه دارند پر پهن می‌کنند تا بچه‌های اینها جوجه‌های اینها زیر پر اینها پرورش پیدا کنند پر دریاورند آئین پرواز یاد بگیرند بعد اینها را آزاد می‌کند تو هم اینچنین باش خوب اگر وجود مبارك حضرت در همین مقام دنی فتدلی باشد حرفهایش در همان حد باشد که قابل فهم برای دیگران نیست آن وقت اسوه برای همه مردم نیست فقط برای اوحدی از بندگان خدا اسوه است لذا تعبیرات اینها چه تعبیرات قرآنی چه تعبیرات مناجات و دعا چه تعبیرات روایی چه تعبیرات اخلاق و موعظه در سطوح مختلف است هم «خوفاً من النار» را دارد هم «شوقاً إلى الجنة» را دارد هم «وجدتك أهلاً للعبادة» را دارد ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ این تازه يك بخش از استدلال است بخشهای دیگر کاملاً با این فرق می‌کند دیگر سخن از عذاب و پیروی و جهنم و اینها نیست سخن از تحلیل عقلی است فرمود که آن يك سلسله ادله است که در آیه قبل تمام شد يك سلسله استدلالهای دیگر ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيَّكُمْ وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ﴾ شما گفتید که من این را از خودم درآوردم بالاخره الآن که قسمت مهم عمر ما گذشت بالاخره کسی که چهل سال زندگی کرده یا قسمت مهم عمرش گذشت یا دوران غنیمت عمرش گذشت بالاخره گل عمر گذشت یا از آن به بعد کمتر از چهل سال زندگی می‌کند یا بر فرض هم معادل چهل سال گذشته چهل سال هم زندگی کند دیگر دوران غرامت است آنهایی که نشان يك قدری بالا آمده می‌دانند یعنی کسی که از چهل سال گذشت می‌داند این تا چهل سال مثل کسی که دارد بالای کوه می‌رود هر چه است بالندگی است و رشد است و علاقه است نشاط است و طنز است و گفتن است و خندیدن است و امید وقتی به چهل سال رسید دیگر آمد بالای قله از آن به بعد باید سرازیر بشود هم‌اش با داروست قصه و دارو و درمان و مرض و اینطور نیست که بعد از چهل سال کسی از زندگی لذت ببرد آنهایی که به چهل سالگی رسیدند دوران

غنیمت عمرشان گذشت غنیمت عمر همین بود حالا غرامت عمر چیست خدا می‌داند از آن به بعد دیگر غالباً با دارو و درمان است کم اتفاق می‌افتد که کسی از چهل سال بگذرد و گرفتار دارو نباشد و با دارو زندگی نکند.

سؤال: جواب: نه باشد عمر کمتر است منتهی حالا روزه برخی از مشکلات را حل می‌کند ولی حوادث دردناکتر

هست که صبرت و فی الخلق شجاً فی العین قذی همه‌اش که مشکلات بدن نیست که انسان با روزه گرفتن «صوموا

تصحوا» حل بشود که مشکلات سیاسی روزافزون می‌دانید وجود مبارك حضرت امیر را به آن صورت درآورده که

فرمود خاشاك در چشم من است استخوان گلوگیر در گلوئی من است «صبرت و فی الخلق شجاً و فی العین قذی»

خوب بالاخره يك مشت خاكریزه و سنگریزه و خاشاك و تیغ را بریزند در چشم آدم، آدم چقدر می‌تواند تحمل کند

یا مدام استخوان در گلوئی آدم بگذارند مگر چقدر می‌تواند تحمل کند بالاخره باید صبر کند تحمل کند وجود مبارك

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق این تحلیل قرآنی از طرف ذات اقدس اله مأمور شد به آنها بگوید که من

چهل سال را در بین شما گذراندم و با انبیای دیگر هم فرق دارم آنها بالاخره در نوجوانی، جوانی پیش پدرشان،

عموهایشان، بستگان‌شان مکتب رفتند خیلی چیز خواندند خیلی چیز بلد هستند در جریان یوسف پیغمبر هست که

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾^{۱۱} درباره حضرت موسی بود بالاخره پیش يك پیرمردی مثل شعیب درس

می‌خواند مطالب فرامی‌گرفت خیلی چیز می‌خواندند خیلی چیز یاد می‌گرفتند خیلی چیز می‌نوشتند و من عمرم

گذشت يك كلمه نخواندم يك كلمه ننوشتم و همه را دیدید داعیه هم نداشتم نه این حرفها را می‌زدم و نه اینطور

می‌توانستم حرف بزئم الآن هم خوب حرف می‌زئم و هم حرف خوب می‌زئم هر دو معجزه است حرف خوب

می‌زئم دعوت دارم اعجازی است خوب حرف می‌زئم فصاحت دارم بلاغت دارم اعجازی است هیچ کدام از اینها

سابقه نداشت بالاخره اگر کسی در این مسیر باشد در نوجوانی در جوانی در بیست سالگی در بیست و پنج سالگی آن وقت يك دوران نبوغ و بلوغ فکری است باید يك علامتی باشد دیدید هیچ کدام از اینها در من نبود دفعتهً آمدم يك حرفی زدم که احدی و جن و انس را دعوت می‌کنم تنها شما حجاز نیستید که آخر مگر جن و انس عربی بلد هستند يك زاویه‌ای از زوایای معجزه قرآن فصاحت و بلاغت است و گرنه خوب آنها که عرب نیستند آنها که آذری زبانند عبدی زبانند سریانی زبانند تازی زبان نیستند فارسی زبانند آنها هرگز نظیر سبعة معلّقة نمی‌توانند بیاورند چه برسد به خود قرآن اصلاً عربی بلد نیستند ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^{۱۲} جهان را به مبارزه دعوت می‌کند کاری به عربی ندارد معارفی در آن است اخبارغیب در آن هست ملاحم در آن است از گذشته در آن هست از آینده در آن هست از ازل در آن هست از ابد در آن هست ذات اقدس اله آن بحث‌ها قبلاً گذشت به وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جابجا آدرس داد فرمود تو آنجا نبودی ولی قضیه این است ﴿مَآكِنْتَ ثَاوِيّاً فِي أَهْلِ مَدِينٍ﴾^{۱۳} قضیه این است ﴿مَآكِنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾^{۱۴} ولی قضیه این است ﴿مَآكِنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾^{۱۵} ولی قضیه این است در جریان نوح نبودی ولی قضیه این است در جریان شعیب نبودی ولی قضیه این است همه را آدرس می‌دهد اینجا نبودی آنجا نبودی آنجا نبودی این می‌شود حرف جهانی فرمود سخن از فصاحت و بلاغت نیست يك زاویه‌ای از زوایای ضعیف معجزه بله فصاحت و بلاغت است آن معارفش است آن اخبار غیبش است آن براهینش است آن قوانینش است.

۱۲ - اسراء، ۸۸.

۱۳ - قصص، ۴۵.

۱۴ - آل عمران، ۴۴.

۱۵ - قصص، ۴۶.

سؤال: جواب: پاسخ همه را جواب دادند يك سؤالی را مطرح کنند تا قرآن بازگو کند قرآن يك كتاب ازلی و ابدی است هر سؤالی که دارند بر قرآن عرضه بشود و قرآن پاسخ آنها را به احسن وجه خواهد داد مشکل آنها این است که اساس کار قرآن کریم را روی انسان شناسی قرار داد فرمود علوم بالاخره یا انسانی است یا اگر علوم انسانی است کاربردش و ساز و کارش در قلمرو انسانیت است اینها چون انسان را نشناختند به این صورت درآمدند که الآن ﴿ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت أيدي الناس﴾^{۱۶} چون انسانیت را نشناختند نمی دانند که با طبیعت چگونه رفتار بکنند همه این مظاهر طبیعت را در راستای آدمکشی و قتل و غارت و امثال ذلك به کار بردند به هر تقدیر فرمود ﴿قل لو شاء الله ما تلوته عليكم﴾ اگر خدا می خواست که من اینها را نخوانم خوب این چند سالی که بعد زندگی می کنم مثل چهل سال که قبلاً گذراندم همانطور زندگی می کردم و ﴿فقد لبثت فيكم عمراً﴾ بالاخره چهل سال يك عمر است من يك عمر امتحان دادم اصلاً این حرفها در ما نبود این ادعاها نبود نه اینطور حرف می زدم و نه به این مطالب دعوت می کردم نه درسی خوانده بودم حالا دارم از ازل حرف می زنم از ابد حرف می زنم از انبیا می گویم از اولیا می گویم بدون تردید ﴿قل لو شاء الله ما تلوته عليكم﴾ يك، ﴿ولا أدريكم به﴾ این ادراک فعل ماضی است یعنی خدا مدبری است معلّم است مربّی است او به شما درایت می دهد منتهی به وسیله من. معلّم شما خدا است من يك تربیونی هستم ﴿علّم الإنسان ما لم يعلم﴾^{۱۷} پس او أدری، أعلم، أفهم أرشد که فعل ماضی است صیغه اوّل فعل ماضی هم هست أدريکم او شما را اهل درایت کرده است منتهی به وسیله من و گرنه این حرفها را شما کجا می فهمیدید پس عمری من در بین شما بودم نه این آیات را تلاوت می کردم نه تربیون و سخنگوی وحی بودم حالا هر دو هستم ﴿أفلا تعقلون﴾ بنشینید بررسی کنید اینجا دیگر سخن از بهشت و جهنّم نیست لذا این آیه کاملاً از آیه

یگر جداست فرمود شما خواستید قرآن را زیر سؤال ببرید زیر سؤال نمی‌رود خواستید رسالت مرا زیر سؤال ببرید زیر سؤال نمی‌رود برای اینکه اینها از من نیست که تغییر بدهم اگر تغییر دادم هر دو زیر سؤال می‌روند و چون در اختیار من نیست در اختیار ذات اقدس اله است او خواست که شما را آگاه کند و خواست که من برای شما تلاوت بکنم همین ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيَّكُمْ﴾ راجع به کار من است ﴿وَلَا أُدْرِيكُمْ﴾ خدا نسبت به آن کار شما ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ﴾ من چهل سال در بین شما بودم اصلاً سوابق این چیزها نبود این هم شاهد ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ یعنی وقتی استدلال می‌کند که اگر شما اهل عقل باشید اهل استدلال باشید می‌فهمید به اینکه تغییر پذیر نیست این حرفها چون به دست من نیست من نیاوردم که تغییر بدهم.

سؤال: جواب: نه یعنی من این قرآن را دارم قرآن فضائی دارد یکی از آنها فصاحت و بلاغت است اخبار غیب هم در آن است ملاحم هم در آن است احکام هم در آن هست سؤال: جواب: نه هر آیه‌ای را که وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاوت می‌کرد معنایش را خدای سبحان ادراء می‌کرد یعنی درایت دادن شما به وسیله خداست روایت این به وسیله من است من روایت می‌کنم او درایت می‌دهد قبلاً این حرفها اصلاً نبود چه آیات مربوط به احکام باشد چه مربوط به حکم همه این آیات که فصاحت خودشان را دارند بلاغت خودشان را دارند اخبار غیب خودشان را دارند دستورات دیگر را به همراه دارند روایت از من، درایت از خدا آن هم که می‌گویم از من به دستور خداست بنابراین دیگر جا برای تغییر و تبدیل نیست ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيَّكُمْ﴾ و لا أدريکم به فقد لبثت فيکم عمراً من قبله ﴿قبل از این نزول قرآن مثلاً در جریان حضرت یوسف آنجا دارد که وجود مبارك یوسف سلام الله علیه وقتی به مقداری از سن رسیده است خداوند او را از علم برخوردار کرده است چون بالاخره در بیت وحی و نبوت بود آیه ۲۲ سوره مبارکه یوسف این است ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾

و كذلك نجزي المحسنين ﴿﴾ این دیگر ظاهراً مربوط به نبوت نیست چون هر کسی که محسن باشد خدا او را نبی نمی‌کند فرمود او بالاخره این سوابق خوبی که داشت ما به او حکم دادیم حکمت دادیم علم دادیم سواد دادیم بعدها کم کم به مقام نبوت رسید پس قبل از نبوت اینها آگاه و عالم و نگار مکتب رفته بودند نه مکتب نرفته چه اینکه وجود مبارك حضرت موسی سلام الله علیه هم اینچنین بود وقتی که وارد مدین شد در محضر و مشهد شعیب سلام الله علیه آن مطالب را آموخت آیه ۱۴ سوره قصص این است ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ این ﴿و كذلك نجزي المحسنين﴾ نشان می‌دهد که راجع به مقام نبوت و رسالت نیست چون هر کسی که محسن است که خدا او را به نبوت نمی‌رساند که وجود مبارك موسی سلام الله علیه بعد از آن گرچه در خود مصر اینگونه از مسائل تا حدودی مطرح بود ولی وقتی خدمت شعیب پیغمبر رسیدند ﴿علیٰ ان تأجرنی ثمانی حجج﴾^{۱۸} هشت سال خدمت آن پیر بزرگوار بودند خوب خیلی از معارف را یاد گرفتند اینها کسانی بودند نگارهایی بودند که مکتب رفتند ولو مکتب انبیای پیشین اما تنها کسی که مکتب نرفته بود و مسئله آموز صد مدرس شد وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است فرمود ﴿فقد لبثت﴾ حالا حجاز اینطور مسائل مطرح نبود ﴿فقد لبثت فیکم عمراً من قبله أفلا تعقلون﴾.

سؤال: جواب: هرگز احتمال نمی‌دهیم سرش این است که نسخ در قرآن به تخصیص ازمانی برمی‌گردد نسخ به آن معنی اصلاً در قرآن کریم نیست و چون می‌دانست وقتش باقی است طرزی تنظیم کرده است که تا روز قیامت بماند البته مقیدها دارد مخصصها دارد تخصیص و تقیید و امثال ذلك را به وسیله پیغمبر و بعد از پیغمبر به وسیله اهل بیت علیهما السلام به همه ما فهماندند و اگر کسی از آینده خبر نداشته باشد علمش محدود باشد بله بعید است بتواند

برای قرون متمادی قانون وضع کند اما اگر کسی که ازل و ابد پیش او یکسان است و همه نیازها را می‌داند طرزی می‌تواند تنظیم کند که با ابد سازگار باشد این در ۱۴۰۰ سال قبل گفته من طرزی بشر را می‌آفرینم که دو تای آنها شبیه هم نیستند این حرف را زده ﴿وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ﴾^{۱۹} از آن ۱۴۰۰ سال قبل تا الآن میلیاردها نفر آمدند و رفتند الآن شش میلیارد بشر روی زمین است دو تای آنها شبیه هم نیستند خوب این حرف همان صاحب حق است دیگر فرمود من طرزی خلق می‌کنم که ابداً دو تای آنها شبیه هم نباشند دو تا برگ شبیه هم نیست دو تا برف شبیه هم نیست دو تا قطره باران شبیه هم نیست اینها همه از جایی می‌آیند که همه‌شان می‌گویند ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^{۲۰} و این خداست فرمود ﴿وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ﴾^{۲۱} این ﴿وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ﴾ همین است و اختلاف ألوانکم همین است خوب حالا شش میلیارد بشر روی زمین هستند هیچ کدامشان یکنواخت حرف نمی‌زنند آهنگها فرق می‌کند هیچ کدام شبیه هم نیستند فرمود من اینطور حرف می‌زنم کارهای من اینطور است وقتی می‌تواند از آینده خبر بدهد پس چطور می‌شود که الآن شش میلیارد هستند دو نفرشان شبیه هم نتوانند حرف بزنند يك کسی بخواهد شبیه دیگری باشد اینقدر باید تکلف بکند بالاخره به ستوه درمی‌آید یا گریم بکند که بالاخره به ستوه درمی‌آید اگر هیچ برگی شبیه برگ دیگر نیست اگر هیچ انسانی شبیه انسان دیگر نیست اگر هیچ آهنگی شبیه آهنگ دیگر نیست همه اینها آیت ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^{۲۲} هستند همه اینها از خدایی هستند که ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ است لذا می‌گویند لیس مثلی شیء هر موجودی می‌گوید لیس مثلی شیء چرا؟ برای اینکه من آیت کسی هستم که ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ اگر من مثل می‌داشتم که دیگر آیت او نبودم من دارم او را نشان می‌دهم او مثل ندارد من هم

۱۹ - روم، ۲۲.

۲۰ - شوری، ۱۱.

۲۱ - روم، ۲۲.

۲۲ - شوری، ۱۱.

مثل ندارم من باید آیت او باشم دیگر آنکه صنعت است بله شما می بینید چندین استکان را یکسان می سازد آن می شود صنعت اما آنکه طبیعت است یعنی مستقیماً کار ذات اقدس اله است این آیت خداست ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ هیچ برگی ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ هیچ قطره بارانی ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ هیچ برفی ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ هیچ تگرگی ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ هیچ آهنگی هم ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾ آن وقت این خدا از ابد هم خبر دارد طرزی قانونبندی می کند قانونمندی می کند عمومات را آنجا ذکر می کند بعد هم عقل را متنبه می کند این اختلاف اعصار با اختلاف عقول حل می شود این اختلاف عقول کارش اختلاف اجتهاد است که «علینا إلقاء الأصول و علیکم التفریع» اینها مجتهدانی هستند مسائل گوناگون را عرضه می کنند موضوعات گوناگون را عرضه می کنند بهره های خاص می برند بنابراین اصل این نسخ اگر در قرآن کریم راه پیدا کند بازگشتش به تخصیص زمانی است یعنی اینکه ذات اقدس اله می داند که قبله مسلمانها تا فلان تاریخ بیت المقدس است بعد هم عوض می شود اگر از اول دستور دادند که شما بطرف قدس نماز بخوانید این ذات اقدس اله برایش از همان اول برایش معلوم بود که بعد از چند سال باید برگردند به طرف کعبه بعد هم که برگشتند به طرف کعبه و يك عده ای اعتراض کردند خداوند در جواب فرمود اینها نمی دانند که راز و رمز این کار چه بود که ما اول گفتیم بیت المقدس بعد گفتیم به طرف کعبه در سوره مبارکه نحل آیه ۱۰۱ این است ﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ اگر ما يك آیه ای را جابجا بکنیم و بجای حکمی، حکم دیگر را بیاوریم بجای آیه ای دیگر بیاوریم که بحسب ظاهر نسخ قرآن است اما روحش تخصیص زمانی است اینها خیال می کنند که وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افترا بسته از خودش درآورده بنابراین، هیچ منافاتی ندارد که يك کسی که علیم به ازل و ابد است يك قانون ازلی تأسیس کند الآن ما در کنار سفره قانون ازلی نشسته ایم همین اختلاف السنه و همین اختلاف اقوام او گفته هرگز

صداها شبیه هم نیستند يك کسی نیامده که بگوید نه اینجا خلاف است فرمود هر گز رنگها شبیه هم نیستند يك کسی نیامده بگوید اینجا خلاف است با اینکه ۱۴۰۰ سال گذشته خوب ۱۴۰۰ سال گذشته ملیاردها بشر دور هم دارند زندگی می کنند چطور درباره آن تردیدی نیست اینجا تردید است این همانطوری است که مکتب انسان اسلامی حرف بزند ولی بشری فکر بکند اینطور نیست ذات اقدس اله ﴿لیس کمثله شیء﴾^{۲۳} گذشته و آینده برای او یکسان است اگر کسی موحد باشد می گوید ملیاردها سال بعد برای ذات اقدس اله نقد است مثل امروز است حالا امروز برای این يك ساعت کسی بخواهد قانون وضع کند این گرفتار تردید و تخیل و دوگانگی و ندانم کاری و سهو و نسیان نیست که حالا اگر يك موجودی يك ملیار سال بعد را مثل الآن در کف دستش بود این مثل امروز دارد برای امروز وضع می کند امروز بالاخره يك ساعت که ۶۰ دقیقه است و تغییر پذیر است فرمود آن اینطور نیست.

در این کریمه فرمود به اینکه حالا باز رفته اند روی تادیب دینی چون تنها يك جدال و يك مناظره و يك گفتمان علمی در قرآن کریم نیست غالباً این مسائل به مبدأ و معاد مرتبط است فرمود ما که نمی خواهیم مسئله اجتماعی را مطرح کنیم که صرف اینکه شما حالا عاقلید می دانید که من سابقه ام چیست بعد باید بپذیرید بر فرض شما تشخیص ندادید من چرا این کار را بکنم.

سؤال: جواب: البته آن دیگر به عنایت الهی است و ذات اقدس اله فقط به او الهام کرده و پیش کسی این را یاد نگرفته اگر بوده فقط ذات اقدس اله تفهیم کرده.

حالا بر فرض شما تشخیص ندهید ما يك حساب دیگری داریم و آن هراس از قیامت است فرمود ﴿فمن أظلم من افتري على الله كذباً أو كذباً بآياته إنه لا يفلح المجرمون﴾ چه کسی ظالم تر از کسی است که نسبت به خدا افترا

ببندد یا آیات الهی را تکذیب بکند چنین کسی مجرم و تبه کار است و هرگز مجرم اهل فلاح نیست این کلمه اَظْلَم در قرآن کریم در چند جا ذکر شده در بعضی از موارد این اَظْلَم که صیغه اُفْعَل است يَكْ اَظْلَم نسبی است یعنی ظالم تر اما نه نفسی نسبی است مانند ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا﴾^{۲۴} و مانند آن در اینگونه از موارد اَظْلَم نسبی است و از اینها بالاتر آنها که خدا را قبول دارند ولی درباره وحی و نبوت و اینها مشکلی ایجاد می کنند این ظلمش بدتر است و نسبت به آنها که گرفتار معاصی دیگرند اَظْلَم است و اَظْلَم مطلق کسی است که مشرک باشد ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^{۲۵} بالقول المطلق چون ظلم، شدت و ضعفش به مناسبت آن مظلوم است يَكْ وقت است کسی نسبت به توحید و معاد ظلم می کند که برگشتش به توحید است يَكْ وقت نسبت به پیغمبر(ص) ظلم می کند يَكْ وقتی انسان نسبت به نماز و روزه ظلم می کند بدترین ظلم آن است که انسان به مقدسترین مظلوم که ذات اقدس اله است ظلم بکند آن می شود اَظْلَم نفسی و مطلق در بین این ظلم ها که خیلی شدید است دوتا ظلم را ایشان ذکر می کند می فرماید یا انسان حق را ابطال کند یا باطلی را احقاق کند یا چیزی را که خدا نگفت او بگوید خدا گفت یا چیزی را که خدا گفت او نفی بکند ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ چیزی را که خدا نگفت به خدا اسناد بدهد شما بگوئید معاذ الله این چیزها را خدا نگفته من به خدا نسبت می دهم این خیلی ظلم بزرگی است چرا این کار را می کنند یا نه يَكْ چیزهایی را خدا گفته من آنها را نپذیرم یا شما آنها را نپذیرید این هم اَظْلَم يَكْ چیزهایی که جزء آیات الهی است که کسی تکذیب بکند یعنی حق را تکذیب بکند این می شود اَظْلَم یا باطلی را تصدیق بکند چیزی را که خدا نگفته به خدا اسناد بدهد این هم می شود اَظْلَم و این جرم است و جرم به فلاح نمی رسد.

اما سؤالهایی که مربوط به مسئله اینکه اگر تسبیح در ذات اقدس اله، پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم تثبیت کرده این يك كمالي برای آن حضرت محسوب نمی شود که ﴿لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتَ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً﴾^{۲۶} این چون قبلاً مباحثش گذشت ذات اقدس اله به خیلی ها نعمت علم و معنویت و کرامت داد به همه ما، خیلی از چیزها را داد ما آن مقداری که داد حرمتش را نگه نداشتیم حالا لازم نیست که آن مراحل برتر را به ما بدهد که کمتر کسی است که بتواند ادعا کند که خدا هر چه به من داد من حفظ کرده ام خیلی کار مشکلی است بنابراین، اگر ذات اقدس اله يك مقامات برتری را به يك عده می دهد می داند که اینها تاکنون حفظ کرده اند و بعداً هم حفظ می کنند چون می داند اینها حفظ می کنند به اینها این کمالات را می دهد ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^{۲۷} وگرنه علم را حق کرامت را نه پستهای کلیدی، پستهای کلیدی مشمول ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ نبوت و ولایت و خلافت و امامت، اینها پستهای کلیدی است اما مجتهد بودن و حکیم شدن و مفسر شدن و عالم و مرجع شدن حتی صاحب کرامت شدن نه کرامت بمعنی امامت و اینها، اینها جزء کرامات امتحانی است که خدا به خیلی ها می دهد بعد می بینیم خیلی ها ﴿فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾^{۲۸} شدند این بلعم باعور که آدم کوچکی نبود که جریانیش در سوره اعراف گذشت ﴿وَإِتْلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ فَاَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ﴾ مگر بلعم آدم کوچکی بود خوب بیراهه رفت یا سامری علیه من الرحمن مگر آدم کوچکی بود گفت إِنْ نِي ﴿فَقَبَضْتُ قِيزَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾^{۲۹} خوب این علم را وسیله دنیا قرار داد سامری که آدم معمولی نبود که او را نمی دید که بتواند آثار گوساله پرستی راه بیاندازد که خدا به خیلی ها خیلی چیز داده و می دهد می بیند اینها یا در خلوت یا در جلوت به هم می زنند اوضاع را اینها را در همان حد نگه

۲۶ - اسراء، ۷۴.

۲۷ - انعام، ۱۲۴.

۲۸ - اعراف، ۱۷۵.

۲۹ - طه، ۹۶.

می‌دارد ستمی به اینها بدهد و اینها را بالا بیاورد نیست اما يك عده دارند يك عمری را امتحان می‌دهند هر چه خدا به اینها داد سعی کردند امین الله باشند و این قدرت، امانت است این علم امانت است امین آن هستند و خدا می‌داند اینها حفظ می‌کنند لذا اینها را روزانه بالا می‌برد ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^{۳۰} یعنی این نه اینکه کسی ادعا کند خدا اگر به ما هم بدهد ما این را حفظ می‌کردیم خوب خدا خیلی چیزها به ما داد چرا تا حال آنها را حفظ نکردیم چون خدا می‌داند اینها حفظ می‌کنند اینها را به مقام بالا می‌رساند نه چون داد بدون اختیار باشد اینها راه افتادند ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^{۳۱} این می‌داند این رسالت را کجا بدهد.

اما آنچه که مربوط به جریان ولایت فقیه بود خوب اگر کسی ظالمانه روی کار بیاید که عادل نیست که خوب مردم هم او را برمی‌دارند ولایت فقیه بازگشتش به ولایت فقاهاست و عدالت است یعنی شخصیت حقیقی او پاسدار شخصیت حقوقی اوست لذا شما می‌بینید در جریان ولایت فقیه او به خودش هم رأی می‌دهد مسئله وکالت نیست که شبهه اتحاد موکل و وکیل داشته باشد در انتخابات وکالت و نمایندگی این بی شبهه نیست که کسی بخواهد به خودش رأی بدهد این بخودش رأی بدهد یعنی چه این حق دارد که به سایر کاندیداها رأی بدهد اما به خودش رأی بدهد یعنی چه؟ شاید آن رأیی که به خودش می‌دهد مشکل قانونی داشته باشد مشکل شرعی داشته باشد اتحاد وکیل و موکل می‌شود اما اگر يك فقیهی بنا شد که در ولایت فقیه رأی بدهد یا به قانون اساسی که مشتمل فقیه است رأی بدهد این يك شخصیت حقیقی دارد و يك شخصیت حقوقی آن شخصیت حقوقی اش فقاهاست است این شخصیت حقیقی اش پاسدار آن شخصیت حقوقی است این شخصیت حقیقی اش که يك شهروند است به آن

شخصیت حقوقی دارد رأی می‌دهد لذا در ولایت مسئله رأی مطرح است ولو در وکالت يك مقداری مشکل است به هر تقدیر بازگشت مسئله ولایت فقیه هم به ولایت فقاہت و عدالت است.

بنابراین، از آن جهت اگر بر خلاف رأی مردم قیام کرد یعنی ظالمانه بود که مشروع نیست و اگر مردم او را نپذیرفتند او وظیفه شرعی ندارد او مادامی وظیفه شرعی دارد مثل مرجعیت مادامی وظیفه شرعی دارد که مردم به او رجوع بکنند خوب مردم به او رجوع نکردند او که تکلیف شرعی ندارد که در جریان امر الناس هم که ﴿و امرهم شوری بینهم﴾^{۳۲} مباحات جزء امر الناس است يك، اضلاع واجب تخییری جزء ﴿و امرهم شوری بینهم﴾^{۳۳} است چون امر الناس است دو، موضوعات و کارشناسی موضوعات جزو موضوعات مستنبطه نه موضوعات عرفی جزو امر الناس است که ﴿و امرهم شوری بینهم﴾ است سه.

و الحمد لله رب العالمین